

## عشق و عفت

ویل دورانت میگوید: «در سر تا سر زندگی انسان، با اتفاق همه «عشق» از هر چیز جالب تر است، و تعجب اینجاست که فقط عده کمی در باره ریشه و گسترش آن بحث کرده اند، در هر زبانی دریائی از کتب و مقالات، تقریباً از قلم هر نویسنده ای، در باره عشق پیدا شده است و چه حماسه ها و رماها و چه اشعار شورانگیز که در باره آن بوجود آمده است، با این همه چه ناچیز است تحقیقات علمی محض در باره این امر عجیب، و اصل طبیعی آن، و علل تکامل و گسترش شگفت انگیز آن، از آمیزش ساده «پروتوزوئا» تا فداکاری «دانته» و خلسات «پترارک» و وفاداری هلوئیز، به ابلا رده» (۱)

ما در مقاله گذشته گفتیم آنچه مجموعاً از گفته های علمای قدیم و جدید در باره ریشه و هدف عشق و یگانگی یادوگانگی آن با میل جنسی استنباط میشود سه نظریه است، و گفتیم عشق هم در غرب و هم در شرق از شهوت تفکیک شده و امر قابل ستایش و تقدیسی شناخته شده است، ولی این ستایش و تقدیس آنطور که ما استنباط کرده ایم از دو جنبه مختلف بوده است که در مقاله پیش توضیح داده شد.

مطلب عمده در اینجا رابطه عشق و عفت است، باید ببینیم این استعداد عالی و طبیعی در چه زمینه و شرائطی بهتر شکوفان میگردد؟ آیا آنجا که یک سلسله مقررات اخلاقی بنام عفت و تقوی پر روح مرد وزن حکومت میکنند وزن بعنوان چیزی گران بها دور از دسترس مرد است این استعداد بهتر بفعلیت میرسد یا آنجا که احساس منعی بنام عفت و تقوی در روح آنها حکومت نمیکند و اساساً چنین مقرراتی وجود ندارد وزن در نهایت ابتذال در اختیار مرد است؟

اتفاقاً مسئله ای که غیر قابل انکار است اینست که محیط های باصلاح آزاد مانع پیدایش عشق های سوزان و عمیق است، در اینگونه محیط ها که زن بحال ابتذال در آمده است، فقط زمینه برای پیدایش هوس های آنی و موقتی و هر جائی شدن دلها و هرزه شدن قلبها فراهم است.

اینچنین محیطها ، محیط شهوت و هوس است نه محیط عشق بمفهومی که فیلسوفان و جامعه شناسان آنرا محترم میشناسند ، یعنی آنچیزی که بافداکاری و از خود گذشتگی و سوز و گداز توأم است ، هشیار کننده است ، قوای نفسانی را در یک نقطه متمرکز میکند ، قوه خیال را پر و بال میدهد و معشوق را آنچنانکه میخواهد در ذهن خود رسم میکند نه آنچنانکه هست ، خلاق و آفریننده نبوغها و هنرها و ابتکارها و افکار عالی است !

\* \* \*

بهر است اینجامطلب را از زبان خود دانشمندانی که طرفدار اصول نوینی در اخلاق جنسی میباشد بشنویم . **ویل دورانت** میگوید : «یونانیان شعر عاشقانه را اگر چه در مورد غیر طبیعی آن (عشق مرد ب مرد) میشناختند ، داستانهای هزار و یکشب نشان میدهد که سرودهای عاشقانه از قرون وسطی جلو تر بوده ، ولی ترغیب عفت و پاکدامنی از طرف کلیسا که او را بعلت دور از دسترس بودن جذابیت بخشید ما به نضج غزل عاشقانه گردید ، حتی **لارشفو گو** نویسنده نیش- زن میگوید : «چنین عشقی برای روح مانند جان برای بدن است» ... این استحاله میل جسمانی را به عشق معنوی چگونه توجیه کنیم ؟ چه موجب میشود که این گرسنگی حیوانی چنان صفا و لطف پذیرد که اضطراب جسمانی به رقت روحی تبدیل شود ... آیا رشد تمدن است که بعلت تأخیر انداختن ازدواج موجب میشود تا امیال جسمانی بر آورده نشود و بدرون نگری و تخیل سوق داده شود و محبوب را در لباس رنگارنگی از تخیلات امیال نا بر آورده جلوه گرسازد ؟ آنچه بچوئیم و نیایم عزیز و گرانبها میگردد ، زیبایی بقدرت میل بستگی دارد و میل با اقتناع و ارضاء ضعیف و یا منع و جلو گیری قوی میگردد ، (۱) .

هم او میگوید : «بعقیده ویلیام جیمس ، حیا امر غریزی نیست ، اکتسابی است ، زنان دریافته اند که دست و دل بازی مایه طعن و تحقیر است و این امر را بدختران خود یاد دادند . . . زنان بی شرم جزد در موارد زود گذر ، برای مردان جذاب نیستند . خودداری از انبساط ، و امساک در بذل و بخشش بهترین سلاح برای شکار مردان است ، اگر اعضای نهانی انسان را در معرض عام تشریح میکردند توجه ما بآن جلب میشد ولی رغبت و قصد بندرت تحریک میگردید .

مرد جوان بدنبال چشمان پراز حیا است ، و بدون آنکه بدانند حس میکنند که این خود - داری ظریفانه از یک لطف و رقت عالی خبر میدهد ، حیا (و در نتیجه عزیز بودن زن و معشوق - واقع شدن او برای مرد) پادشاهی خود را پس انداز میکند و در نتیجه نیرو و شجاعت مرد را

بالامیبرد و او را با اقدامات مهم و امیدار و قوایی را که در زیر سطح آرام حیات ماذخیره شده است بیرون میریزد. (۱)

هم آدمیگوید: «امر و زلباسهای سنگین فشار آور که مانند موانعی بودند از میان رفته اند، و دختر امر و ز خود را با جسارت تمام از دست لباسهای محترمانه ای که مانع حمل بودرها نیده است دامنه های کوتاه بر همه جهانیان بجز خیاطان نعمتی است و تنها عیبشان اینست که قدرت تخیل مردان را ضعیف تر میکند و شاید اگر مردان قوه تخیل نداشته باشند زنان نیز زیبا نباشند». (۲)

برتر اندر اسل در کتاب زناشوئی و اخلاق در فصلی که بعنوان «عشق رمانتیک» باز کرده است میگوید: «اصل اساسی عشق رمانتیک اینست که معشوق خود را بسیار گرانبها و بدست آوردنش را بسیار دشوار بدانیم... بهای زیادی که برای زن قائل میشدند نتیجه روانشناسی اشکال تصرف وی بود». (۳)

و نیز میگوید: «از لحاظ هنر مایه تأسف است که باسانی بتوان بزنان دست یافت و خیلی بهتر است که وصال زنان دشوار باشد بدون آنکه غیر ممکن گردد... در جائیکه اخلاقیات کاملاً آزاد باشد، انسانی که بالقوه ممکن است عشق شاعرانه داشته باشد عملاً بر اثر موفقیتهای متوالی بواسطه جاذبه شخصی خود، ندرتاً نیازی به توسل به عالی ترین تخیلات خود خواهد داشت». (۴)

و نیز میگوید: «کسانی هم که افکار کهنه را پشت سر گذاشته اند در معرض خطر دیگری در مورد عشق بمفهوم عمیقی که ما برای آن قائلیم قرار گرفته اند، اگر مردی هیچگونه رادع اخلاقی در برابر خود نبیند یکباره تسلیم تمایلات جنسی شده و عشق را از کلیه احساسات جدی و عواطف عمیق جدا ساخته و حتی آنرا با کینه همراه میسازد». (۵)

عجیباً آقای راسل در اینجادم از اخلاقیات تمیزند، مقسود او از اخلاقیات چیست؟ او

(۱) لذات فلسفه صفحه ۱۳۳

(۲) ، ، ، ۱۶۵

(۳) زناشوئی و اخلاق صفحه ۳۵

(۴) زناشوئی و اخلاق صفحه ۴۰ - ۳۹

(۵) ، ، ، ۶۴

که عفت و تقوی را محکوم میکند ، حتی ازدواج را مانع عشق بلکه مانع هیچگونه تمنع از غیر همسر شرعی و قانونی نمیداند و معتقد است که زن فقط باید کاری بکند که از غیر همسر قانونی باردار نشود ، او که زنا را جز در صورت عتف و یا در صورتی که صدمه جسمی بر طرف وارد شود مجاز می‌شمارد ، او که اخلاق را جز تطبیق کردن و هماهنگ ساختن منافع خود با اجتماع نمیداند ، او که چنین فکر میکند چه تصور صحیحی از اخلاقی که مانع و رادع تمایلات جنسی و پرورش دهنده احساسات لطیف عشقی باشد دارد ؟

بهر حال آنچه مسلم است اینست که محیطهای اشتراکی جنسی یا شبه اشتراکی که آقای راسل و امثال او پیشنهاد و آرزو میکنند کشنده «عشق» بمنهومی است که فیلسوفان از آن دم میزنند و آنرا اوج حیات و حداعلای شور زندگی میخوانند ، از او بعنوان معلم و مربی ، الهام بخش و کیمیا یاد میکنند ، و کسی را که همه عمر از آن بی نصیب مانده است ، لایق انسانیت نمیشمارند .



یادآوری دونکنه لازم است یکی اینکه تفکیک عشق از شهوت و اینکه عشق هم از لحاظ کیفیت هم از لحاظ هدف با شهوت حیوانی و جنسی مفایر است از آنجمله مسائل روحی است که با اصول ماتریالیستی سازگار نیست ، ولی بهر حال مورد قبول کسانی است که در مسائل روحی مادی فکر میکنند ، راسل یک جا اعتراف میکند که : «عشق چیزی بالاتر از میل بر روابط جنسی است» . (۱)

در جای دیگر میگوید : «عشق برای خود غایت و اصول و اخلاق خاصی دارد که بد بختانه تعالیم مسیحیت از یکطرف و عناد علیه اصول اخلاق جنسی که قسمتی از نسل جوان امروز طالب آنند ( و خود راسل از آتش افروزان این عناد است ) از طرف دیگر ، آنها را تحریف و واژگون میسازد .» (۲)

**نکته دیگر** اینکه بنظر میرسد این حالت روحی که مفایر با شهوت جنسی - لاقیل از لحاظ کیفیت و هدف - شناخته شده است دو نوع است و به دو صورت مختلف ظهور میکند ، یکی به صورت حالت پر شور و پرسوز و گدازی که در نتیجه دور از دسترس بودن محبوب و هیجان فوق العاده روح و تمرکز قوای فکری در نقطه واحد از یکطرف ، و حکومت عفاف و تقوی بر روح عاشق از

(۱) زناشویی و اخلاق صفحه ۶۲

(۲) ، ، ، ۶۵

طرف دیگر تحولات شکر فی در روح ایجاد میکند ، احیاناً نبوغ میآفریند . والبته هجران و فراق شرط اصلی پیدایش چنین حالتی است و وصال مدفن آنست و لا اقل مانع است که باوج شدت خود بزند و آن تحولات شکر فی که مورد نظر فیلسوفان است بوجود آورد .

اینگونه عشقها بیشتر جنبه درونی دارد ، یعنی موضوع خارجی بهانه ایست برای اینکه روح از باطن خود بجوشد و برای خود معشوقی آنچنانکه دوست دارد بسازد ، و از دیدگاه خود آنطور که خود ساخته . نه آنطور که هست . ببیند ، کم کم کار بجائی میرسد که بخود آن ساخته ذهنی خومیگیرد ، و آن خیال را بر وجود واقعی و خارجی محبوب ترجیح میدهد .

نوع دیگر آن مهر و رقت و صفا و صمیمیتی است که میان زوجین در طول زمان ، در اثر معاشرت دائم و اشتراک در سختیها و سستیها و خوشیها و ناخوشیهای زندگی و انطباق یافتن روحیه آنها با یکدیگر پدید میآید ، اگر اجتماع پاک و نالوده باشد ، و تمامت زوجین همانطور یکله اصول عفاف و تقوی ایجاد میکند بیکدیگر اختصاص یابد ، حتی در دوران پیری که شهوت خاموش است و قادر نیست زوجین را بیکدیگر پیوند دهد ، آن عاطفه صمیمانه سخت آنها را بیکدیگر می پیوندد .

نفعه دادن مرد بزن و شرکت عملی زن در مال مرد ، از همه بالاتر اختصاص کانون خانوادگی به استمتاع جنسی ، و اختصاص محیط اجتماع بزرگ بکار و فعالیت از علل عمده و مهم این صفا و صمیمیت است . تداوم پیری که اسلام در روابط زوجین و غیره بکار برده است ، سبب شده که در محیطهای اسلامی - برخلاف محیط اروپای امروز - از اینگونه صمیمیتهای مهر و صفاها و عشقها زیاد پیدا شود . نوع اول مشروط به هجران و فراق است ، تا زیان فراق روح را حساستر و آتشین تر میکند برخلاف ، این نوع از عشق که ما آنرا صفا و صمیمیت مینامیم و اختصاص بزوجهین دارد در اثر وصال و نزدیکی کمال می یابد .

نوع اول در حقیقت پرواز و کشش و جذب و انجذاب دور و روح متباعد است و نوع دوم وحدت و یگانگی دور و روح معاشر ، فرضاً کسی در نوع اول تردید کند ، در نوع دوم نمیتواند تردید داشته باشد .

در آیه کریمه قرآن آنجا که پیوند زوجیت را یکی از نشانه های وجود خداوند حکیم علمیم ذکر میکند ، با کلمه مودت و رحمت یاد میکند و چنانکه میدانیم ، مودت و رحمت با شهوت و میل طبیعی فرق دارد ، میفرماید : **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ**  
**بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً** : یعنی یکی از نشانه های خداوند اینست که از جنس خود شما برای شما

جفت آفریده است ، و میان شما و آنها مهر و رافت قرار داده است .

مولوی چه قدر خوب این نکته را دریافته است آنجا که میگوید :

زین للناس حق آراسته است	ز آنچه حق آراست کی تا نند رست
چون پی یسکن الیها شی آفرید	کی تواند آدم از حوا برید
اینچنین خاصیتی در آدمی است	مهر، حیوان تراکم است ، آن از کمی است
مهر ورقت وصف انسانی بود	خشم و شهوت وصف حیوانی بود

ویل دورانت این صفا و صمیمیت را که پس از خاتمه شهوت نیز دوام پیدا میکند اینطور توصیف میکند : «عشق بکمال خود نمیرسد مگر آنگاه که با حضور گرم و دلنشین خود تنهایی پیری و نزدیکی مرگ را ملامت سازد ، کسانیکه عشق را فقط میل و رغبت میدانند فقط بریشه و ظاهر آن می-نگرند ، روح عشق حتی هنگامی که اثری از جسم بجا نمانده باشد باقی خواهد بود ، در این ایام آخر عمر که داهای پیر از نو باهم میآمیزند با شگفتگی معنوی ، جسم گرسنه بکمال خود میرسد . » (۱)

\* \* \*

با همه اختلافی که میان این دو نوع عشق وجود دارد و یکی مشروط به جبران است و دیگری بوصول ، یکی از نوع نا آرامی و کشش و شور است و دیگری از نوع آرامش و سکون ، در یک جهت مشترک کند : هر دو گلهای باطراوتی میباشند که فقط در اجتماعاتی که بر آنها عفاف و تقوی حکومت میکنند میرویند و میشکفند ، محیطهای اشتراکی جنسی باشبه اشتراکی جنسی نه قادرند عشق با اصطلاح شاعرانه و رمانتیک بوجود آورند ، و نه میتواند در میان زوجین آنچنان صفا و رقت و صمیمیت و وحدتی که بدان اشاره شد بوجود آورند .

«پایان»

(۱) لذات فلسفه صفحه ۱۳۴

## دانشمندان سرکش !

رسول گرامی اسلام می فرمود :

تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَ مِنْهُ وَتَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعْلَمُونَهُ

وَلَا تَكُونُوا جِبَابَةَ الْعُلَمَاءِ

با استاد و شاگرد خود تواضع کنید و دانشمندان سرکش مباشید .

(نهج الصالحه صفحه ۲۳۸)